

داستان نوح، اسطوره یا تاریخ؟

به گمان من، از کارکردهای اسطوره، یکی هم پیدا کردن مبنایی برای هویت قومی، قبیله‌ای و ملی بوده است. شخصیت‌های اسطوره‌ای، افزون بر این که در چالش با راز زندگی و مرگ بوده‌اند همچنین به عنوان "سر نمون" یا کهن الگوی‌های قومی هم شمرده می‌شدند که در ناخودآگاه جمعی تعبیه بودند و به تناسب زمان و مکان، در پرده‌ی پندار قبیله و قوم و ملت تجلی پیدا می‌کردند و افراد قبیله هر کدام به فراخور توانایی و ظرفیتی که داشتند، آن کهن الگوها را در خود بازخوانی می‌کردند.

پهلوانان باستانی ایران به روایت شاهنامه، ایلیاد و اودیسه به روایت هومر، آباء اسرائیل به روایت تورات، حتی مریم و عیسی مسیح و حواریون به روایت انجیل‌ها، هر کدام را به نحوی می‌توان از تجلیات اسطوره هم به شمار آورد؛ اگر چه برخی دینی و برخی غیر دینی شمرده می‌شوند.

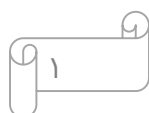
مرگ یک اسطوره در قومی یا ملتی که هویت خود را بر آن بنا نهاده، به معنای مرگ یک دوره‌ی تمدنی هم برای آن قوم و ملت هست. همچنین هنگامی که ملتی قدرت پیروزی و سلطه‌ی بر دیگر ملت‌ها را پیدا می‌کند، چنان است که کهن الگوی ملت پیروز، در کشتی یا نبرد با کهن الگوهای ملت‌های دیگر، آنان را درهم شکسته و به خاک انداخته و اکنون داعیه‌ی جهانی بودن دارد. به عنوان مثال و نمونه یکی از اسطوره‌های تورات را از این منظر مورد تامل قرار داده‌ام به نام طوفان نوح

اسطوره‌ی طوفان نوح و داعیه‌ی جهانی بودن آن

به جز ابراهیم به عنوان کهن الگوی آشنا در تورات و قرآن، نمونه‌های دیگری هم در آن متون یاد شده است مانند طوفان نوح. اهمیت این اسطوره در جهانی بودن یا منطقه‌ای بودن آن است. از متن تورات این گونه بر می‌آید که طوفان نوح یک واقعه‌ی عینی بوده که در مقطع خاصی از تاریخ اتفاق افتاده است. همچنین شرح داستان در تورات به گونه‌ای است که تمامی این زمین مسکونی با همه‌ی ساکنانش اعم از انسان و حیوان در طوفان غرق و نابود شده‌اند مگر نوح و کسانی که با او در کشتی بوده‌اند. بنا بر این تمامی مردم روی زمین بعد از توفان، همه باید از اولاد نوح شمرده شوند. در روایت تورات آمده است که:

اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد. لکن عهد خود را با تو استوار می‌سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و

پسرانت و زوجهات و ازواج پسرانت با تو. (پیدایش، باب ۶)



خواه این داستان را یک واقع‌بودگی عینی در مقطعی از تاریخ بشماریم و خواه آن را اسطوره‌ای بدانیم که به وقایع روان جمعی بنی اسرائیل و کهن‌الگوهای قومی اشاره دارد، به هر حال نتایج آن واقعه، به "فرهنگ" یا به اسطوره‌ای تبدیل شده است که رفتار و اعمال قوم مبتنی بر آن اسطوره شکل گرفته و تداوم می‌یابد. به روایت تورات، پس از آن که طوفان فرو نشست:

پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافت بودند. و حام پدر "کنعان" است. اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

به تعبیر دیگر، اینکه همه‌ی مردمان روی زمین بعد از طوفان از اولاد نوح بوده باشند، به خودی خود برای امروزیان نه سودی دارد و نه زیانی اما در این اسطوره نکته‌هایی دیده می‌شود که می‌تواند به سود قومی و به زیان اقوام دیگر تلقی گردد و بسا جدال‌های تازه‌ای را سبب شود. مهمترین نکته در این سناریو که می‌تواند به نفع بنی اسرائیل و علیه برخی دیگر ملت‌ها باشد، نقش حام کوچکترین پسر نوح است که خود پدر کنعان بوده و کنعان همان سرزمینی است که باید موعود اسرائیل دانسته شود.

ادامه‌ی قصه از این قرار است که:

و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تاکستانی غرس نمود. و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه‌ی خود عریان گردید. و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. و سام و یافت، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس‌پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند.

و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود.

پس گفت: «کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده‌ی بندگان باشد.»

و گفت: «متبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان، بنده‌ی او باشد. خدا یافت را وسعت دهد، و در خیمه‌های سام ساکن شود، و کنعان بنده‌ی او باشد.»

در باب دهم تورات شعبه‌های گوناگون که از اولاد نوح پدید آمده بودند یاد شده است. در این باب می‌بینیم که سام پدر جمیع "بنی‌عابر" است که ابراهیم و دیگر آباء اسرائیل همه از او شمرده شده‌اند و حام پدر لعنت شدگانی همچون نمرود تا اهالی سدوم و گمورا و فلسطینیان و...

انگار این بخش داستان هنگامی شکل گرفته است که هنوز بنی اسرائیل بر تمامی سرزمین کنعان مسلط نشده بود همان گونه که پس از حدود سه هزار سال از شکل گیری این داستان هنوز هم نبرد میان برگزیدگان و لعنت شدگان برای تصاحب کامل کنعان ادامه دارد.

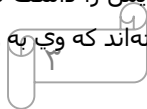
داستان توفان در کتب تاریخی مسلمانان

به نظر می رسد در روزگار بعثت محمد رسول، بخشی از اعراب حجاز که خود را شاخه‌ای از تبار ابراهیم و اسماعیل می شمردند، کم و بیش با اسطوره‌هایی که در تورات آمده بود آشنایی داشتند. مناسک حج، و نمادهای آن هر کدام به نحوی داستان تبعید هاجر و اسماعیل را در خود داشتند و از آنجا که رسالت محمد رسول ادامه‌ی رسالت مسیح و موسی و انبیاء ابراهیمی دانسته می شد، داستان‌های قرآن نیز به مناسبت‌هایی اشاراتی کوتاه به کتب انبیاء گذشته داشت و طبعاً این اشارات کوتاه برای عرب حجاز به روزگار بعثت، نشانه‌هایی بوده برای معطوف نمودن توجه آنان به همان اسطوره‌های پیشین، البته با برخی چرخش‌ها و بازخوانی‌های تازه مثل نفی امتیازات نژادی که بنی اسرائیل بر آن پای می فشردند.

اما نسل‌های پس از فوت پیامبر و ملت‌هایی که با گسترش فتوحات مسلمانان به اسلام گرویدند، نه حافظ قرآن بودند و نه از آن "روایات به اشاره" چیزی می فهمیدند، بنا بر این یکی از مهمترین کارها برای فاتحان پدید آوردن قرآن به صورت مکتوب و یک پارچه بود تا بتوانند آن را به ملت‌های مغلوب معرفی کنند. بنا بر این با دقت به جمع آوری روایات پراکنده‌ای پرداختند که نزد حافظان قرآن و راویان بود. پس از پنج سال و به هنگام خلافت عثمان توانستند این مهم را به انجام برسانند.

اما همان گونه که اشاره شد قرآن متنی به اشاره بود از سوی دیگر هیچ مکتوب دیگری که شرحی از تاریخ گذشته باشد در نزد اعراب وجود نداشت، همین سبب شد تا برخی یهودیانی که از تورات و تلمود آگاهی‌ها داشتند و مسلمان شده بودند جایگاه والایی در توضیح و تفسیر آیات قرآن پیدا کنند. این یهودیان اغلب از یمن بودند که نیمه ایرانی و نیمه عرب شمرده می شدند مانند کعب الاحبار که در روزگار خلیفه‌ی دوم به اسلام گروید و بعد از او وهب بن منبه که از تابعین شمرده می شد.^۱

۱ - نوشته‌اند که اجداد وهب در اصل اهل خراسان بودند، در اواخر حکومت ساسانیان به یمن مهاجرت کرده بودند. یمن در آن ایام گاهی در حمایت حبشه و امپراطوری روم بود و گاهی ایران، اهالی یمن نیز بنا به اقتضای روزگار گاهی مسیحی می شدند و گاهی یهودی. ذنوناس که پیش از بعثت پادشاهی یمن را داشت تلاش کرد تا اهالی آنجا را به آیین یهود در آورد و شاید اجداد وهب به این گونه آیین یهود را پذیرفته بودند. نوشته‌اند که وی به روزگار اسلام در یمن قاضی، مورخ و محدث بوده است.



اگرچه قرآن مکتوب شده بود اما شرح و توضیح و تفسیر این راویان، به صورت شفاهی انجام می‌گرفت تا روزگار بنی عباس که روایات شفاهی اندک اندک به صورت مکتوب در آمد. احتمالاً واژه‌ی "راوی" -که به معنای آورنده‌ی آب از سرچشمه بود- در این روزگار برجسته شد و نزد کسانی چون وهب بن منبه، بسا که یکی از سرچشمه‌های اصلی برای توضیح آیات قرآن، همان مجموعه‌ی عهد عتیق شمرده می‌شد. به ویژه آنکه در کلام قرآن، بسیاری از آیات مربوط به ابراهیم و یعقوب و یوسف و موسی بود و مخاطب قرآن نیز در برخی آیات بنی اسرائیل هم بوده‌اند. حتی این احتمال هست که حروف مقطعه در آغاز برخی سوره‌ها، نشانه‌هایی اختصاری بوده که در نزد علمای یهود به کار می‌رفته و با آن بیگانه نبوده‌اند^۲

غیر از یهودیان مسلمان شده، ایرانیان و به ویژه آنان که در خراسان بزرگ می‌زیستند با زبان عربی آشنایی چندانی نداشتند، زبان و اسطوره‌های خود را داشتند، زبانی و اسطوره‌هایی که مطابقت چندانی با اسطوره‌های فاتحان نداشت. مثلاً داستان جهانی بودن طوفان نوح نزد اینان قابل قبول نبود. در تاریخ‌نامه‌ی طبری به ترجمه‌ی بلعمی آمده است که: همه خلق جهان از مسلمان و ترسا و جهود و بت پرست و هندوان و رومیان و همه‌ی علما به طوفان مقرراند مگر مغان که ایشان طوفان نشناسند (...). جز از ایشان جمله‌ی خلق مقرراند. و هر صُحُفِی که از آسمان آمده است از پس طوفان بر پیغمبران چون صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و قرآن محمد صلوات الله علیهم اجمعین، به همه اندر حدیث طوفان پیدا است. (تاریخ‌نامه طبری ج ۱ ص ۱۰۰)

به نظر می‌رسد که پذیرفتن اسطوره‌ی توفان سبب می‌شد تا بر شاهنامه‌ها و خدای‌نامه‌ها خط بطلان بکشند. نقل است که:

عمر، رض، سخن گفتن به زبان‌های غیر عربی را نهی کرده و گفته است تکلم به زبان بیگانه (عجمی) مکر و فریبکاریست. (تاریخ ابن خلدون / ترجمه مقدمه، ج ۲، ص: ۷۵۱)

ابن خلدون پس از آنکه سخن خلیفه‌ی دوم را نقل می‌کند سپس در مقام داوری اضافه می‌کند که:

کلیه زبان‌های غیر عربی در همه‌ی کشورها متروک ماند و زبان عربی از شعایر اسلام و فرمانبری از عرب بشمار می‌رفت. (همان)

به جز برخی تلاش‌های که در خراسان بزرگ برای زنده نگه‌داشتن زبان پارسی و اسطوره‌های ایرانی انجام گرفت، در مرکز خلافت اسلامی و پیرامون آن همه‌ی کتب تاریخی به زبان عربی نوشته می‌شد مانند اخبار الطوال

^۲ - توضیح در باره‌ی حروف مقطعه را در کتاب "مریم مادر کلمه" نوشته‌ام و شرح آن در این مقاله سبب دور شدن از مطلب می‌شود

از ابوحنیفه دینوری، تاریخ طبری (الأمم و الملوک) از ابو جعفر محمد بن جریر طبری، و بسیاری کتب تاریخی دیگر. در اغلب این کتابها داستان نوح و پسرانش همان است که در مجموعه‌ی عهد عتیق آمده و گاه با برخی تغییرات که بتوان پادشاهان ایرانی هم را زیر مجموعه‌ی فرزندان نوح شمرد.^۳

احتمالاً مورخین اسلامی به این نکته کمتر توجه کرده‌اند که داستان‌های قرآن اگر چه پس زمینه‌ای در تورات دارد اما هیچ‌کدام از داستان‌ها مقید به تاریخ نیست. مثلاً در تورات، از آفرینش آدم تا روزگار ابراهیم حدود سه هزار سال دانسته شده است اما در قرآن هیچ اشاره‌ای به این تاریخ‌مندی نیست. مقید نبودن داستان‌ها به تاریخ، راه تاویل را هموار می‌کند برای نمادین شدن داستان‌ها به جای واقع‌بودگی آن‌ها. و حتی در قرآن هیچ صراحتی ندارد که طوفان نوح طوفانی سراسری بوده و همه‌ی خلق جهان را نابود کرده باشد. بلکه تنها از قوم نوح یاد کرده، همان‌گونه که در باره‌ی داستان لوط، تنها از نابودی قوم لوط یاد کرده است.

چندان دور نمی‌نماید که اگر فقیه طابران و بسیاری از فقیهان دیگر، فردوسی را نامسلمان می‌دانستند شاید یکی از دلایل همین چیزها بوده که در شاهنامه هیچ نشانی از طوفان نوح دیده نمی‌شود و پادشاهان ایران را هیچ نسبتی با فرزندان نوح نبوده است. نقل است که پیش از فردوسی هم ابن مقفع در باره‌ی درست و نادرست روایات تاریخی تردیدهایی پدید آورده. دینوری از ابن مقفع آورده است که:

نادانان و ایرانیان کم اطلاع چنین پنداشته‌اند که جمشید شاه همان سلیمان بن داود است و این نادرست است

زیرا که میان سلیمان و جمشید شاه بیش از سه هزار سال فاصله است، (اخبار الطوال، ج ۲، ص: ۳۱)

این تردید پدید آوردن را تا آنجا ادامه داد که بعدها در باره‌اش نوشتند:

ابن مقفع از زندیقان و دهریانی بود که به شریعت و رسالت انبیاء باور نداشتند و بر آن بودند که هیچ کس از آغاز و انجام این عالم خبر ندارد. (...). ایشان را مذهبی نیست الا آنکه چیزی بد نپسندند. چنانکه آن چیزی که به چشم خردمندان زشت است آن نباید کردن جور و ستم کردن و بر مردمان دروغ و بهتان گفتن و این چیزها

۳ - در کتاب اخبار طوال اثر دینوری آمده است که:

و چون نوح درگذشت پسرش سام را به جانشینی خود گماشت و او نخستین کسی است که سلطنت را پایه نهاد، پس از سام کسی بنام جم پسر ویرنجهان پسر ایران که همان ارفخشذ بن سام بن نوح است سلطنت را برقرار ساخت. و خداوند همه کسانی را که همراه نوح در کشتی بودند و نجات یافتند غیر از سه پسر نوح سام و حام و یافت نازا و عقیم قرار داد. سام در عراق جای گرفته و آنرا مخصوص خود ساخته بود و به ایران شهر معروف شد، پس از مرگ سام پسرش شالخ فرمانده شد و چون او را مرگ فرارسید کار را به برادرزاده خود جم واگذاشت و او پایه‌های سلطنت را استوار ساخت و اساس آنرا و روش‌ها و نشانه‌های شاهی را بوجود آورد و روز نوروژ را جشن گرفت. (اخبار الطوال/ترجمه، ص: ۲۶)

که آن را زشت دارند آن نشاید کردن. و جز از این، ایشان را مذهبی و مقالتی نیست نه دینی و نه شریعتی. و مهدی [خلیفه‌ی عباسی] و پسرش هادی از ایشان بسیار بکشتند و بیشتر از ایشان مهتران بودند و خداوندان فصاحت و بلاغت و حکمت و شعرا، و از ایشان ابن المقفّع بود آنکه کتاب کلیله و دمنه او جمع کرده است

(تاریخنامه طبری، ج ۴، ص: ۱۱۷۵)

بنا بر این چندان دور نیست که بیشتر آثار نابود شده‌ی وی، حاوی روایاتی معطوف به اسطوره‌های ایرانی بوده است و چندان با اسرائیلیاتی که امثال وهب بن مُنبّه و دیگر مورخین اسرائیلی - اسلامی نقل می‌کردند سازگاری نداشته است اگرچه اغلب آن مورخین در اصل ایرانی بوده‌اند. در عین حال گاه گاه رد پای ابن مقفّع را در کتب تاریخی و جغرافیایی که بعداً نوشته شده است می‌توان دید.

فاتحان که دین را بهانه کرده بودند تا بر ملت‌های مغلوب سلطه داشته باشند باز هم ناگزیر بودند تا برخی طبقات اجتماعی ایران را حفظ کنند. نقل است که مسّاحی اراضی کشاورزی در ایران قبل از اسلام به روزگار قباد پدر انوشیروان به گونه‌ای دقیق انجام گرفته بود و طبقه‌ی دهقان مدیریت اراضی گسترده‌ی کشاورزی را بر عهده داشتند. چون اعراب تجربه‌ی چنان مدیریتی را نداشتند ناگزیر از حفظ طبقه‌ی دهقان بودند. آشکار است که در این تعریف "دهقان" به معنای کشاورز ساده نبود بلکه طبقه‌ای بود که مدیریت کار کشاورزی و حساب و کتاب می‌دانست.

درست از همین جا بود که دهقانان به ویژه در خراسان، ضمن پرداخت خراج زمین‌های خود به امپراطوری اسلامی، همچنین توانستند از زبان و اسطوره‌های ایرانی هم پاسداری کنند. فردوسی بزرگ به عنوان "دهقان" مشخص‌ترین کسی بود که در انتقال اسطوره‌های ایرانی از زبان پهلوی به پارسی نوین و بازخوانی آن اسطوره‌ها رنج‌های بسیار بر خود هموار کرد تا شاید با این بازخوانی تازه از اسطوره‌های کهن، تکیه‌گاهی برای هویت ایرانی فراهم کرده باشد. تکیه‌گاهی که ربطی به اسطوره‌ی طوفان نوح نداشت.

در این باره سخن بسیار است و فرصت کوتاه و این مقاله تنها اشاره‌ای مختصر و نابسندیده بیشتر نیست.